

هویت

تقاضا برای کرامت و سیاست خشم

فرانسیس فوکویاما

www.ketab.ir



نشر
هومیس

درباره هومیس

نشر هومیس در سال ۱۳۹۶ به صورت رسمی فعالیت خود را آغاز نمود.

انتخاب نام هومیس :

پس از دیدن نام هومیس در فرهنگ واژگان اساطیری که به معنی دوست خوب بود (دو بخش "هو" به معنی خوب و "میس" به معنی دوست) بی درنگ این نام را برای نشرمان برگزیدیم. با امیدواری بسیار که بتوانیم با چاپ و معرفی هر کتاب جدید دوستان خوبی پیدا کنیم و لایق دوستی کسانی باشیم که انتخابمان می کنند و اینکه در این دوستی ثابت قدم بمانیم.

انتخاب نماد چند به عنوان نماد هومیس :

همانند نام هومیس ، چند هم نماد دوست خوب و دانا است.

با این که مطالب متفاوت و بسیاری درباره چند چه در ایران باستان و فرهنگ اساطیری و چه در روم و یونان باستان و مجموعاً در سرتاسر جهان وجود داشته و دارد به طور کلی اکثر برداشت ها و انگاره ها درباره چند زیبا و مثبت هستند. برداشتهای مثبت متفاوتی چون: برکت، نگهبان، محافظ، دور کننده پلیدی ها، الهام بخش زیبایی و دوستدار حق.

سوابق و زمینه های فعالیت هومیس :

به دلیل سوابق قبلی و البته موفق ، از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۶ در زمینه های روانشناسی اعم از موفقیت فردی ، مدیریت رفتار سازمانی، خانواده و... ، عمده فعالیت خود را در همین حوزه قرار داده ایم.

در حال حاضر داستان، علوم اجتماعی، فلسفه، سیاست و... نیز از دیگر زمینه های فعالیت مان محسوب می شود. اما باید بگوییم در هر زمینه ای که اساس کنیم می توانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم و متمر ثر باشیم ورود خواهیم کرد.

اهداف هومیس :

معرفی آثار علمی و کاربردی و معرفی نویسندگان ایرانی و خارجی در حوزه های ذکر شده از عمده اهداف ما به شمار می رود.

کلید حقوق مادی و معنوی اثر متعلق به نشر هومیس است.

نام کتاب : هویت ● نویسنده : فرانسیس فوکویاما ● مترجمین: کاظم متافی شرف آباد - مسعود بهرام ارجاوند ● سال چاپ : ۱۳۹۸
نویسنده : هومیس ● شابک : ۹۶۱-۹۹۱۵-۶۰۰-۹۷۸ ● تیراژ : ۳۰۰ جلد ● قیمت : ۳۸۰۰۰ تومان

سرشناسه : فوکویاما، فرانسیس، ۱۹۵۲-م ● Fukuyama, Francis ● عنوان و نام پدیدآور : هویت: تقاضا برای کرامت و سیاست خشم/ فرانسیس فوکویاما؛

مترجمین: کاظم متافی شرف آباد، مسعود بهرام ارجاوند. ● مشخصات نشر : تهران: هومیس، ۱۳۹۸ ● مشخصات ظاهری : ۱۹۷ ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م ● شابک : ۹۷۸۶۰۰۹۹۱۵۶۱۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا ● یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۶ TED talks : the official TED guide to public speaking ● یادداشت: تقاضا برای کرامت و سیاست خشم

موضوع: مشارکت سیاسی — جنبه های اجتماعی ● موضوع: Public speaking-- Handbooks, manuals, etc ● شناسه افزود : متافی شرف آباد، کاظم، ۱۳۶۵ - مترجم

بهرام ارجاوند، مسعود، ۱۳۶۴- مترجم ● رده بندی کنگره: پ۱۳۹۷/۹۴۸۹ J۴۷۹۷/۹۴۸۹ ● رده بندی دیویی: ۳۲۰/۰۱۹ ● شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۱۰۴۱۹



(۰۲۱) ۶۶ ۱۲۸۰ ۵۹

(۰۲۱) ۶۶ ۱۲۷۱ ۱۹



humispub@gmail.com
www.humis.ir



تهران میدان انقلاب خیابان کارگر
جنوبی خیابان مهدیزاده پلاک ۶

جهت حمایت از نشر

لطفا کتاب را قانونی بخوانید.

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۵	تقدیر و تشکر
۱۷	۱: سیاست‌های کرامت
۱۶	۲: بخش سوم روح
۳۸	۳: درون و بیرون
۴۸	۴: از شأن به دموکراسی
۵۳	۵: انقلاب‌های شأنیت
۶۱	۶: فردگرایی رسا
۶۹	۷: ملی‌گرایان و مذهب
۸۴	۸: آدرس اشتباه
۹۲	۹: مرد نامرئی
۱۰۳	۱۰: دموکراتیزه شدن حرمت

- ۱۱: از هویت به هویت‌ها ۱۱۸
- ۱۲: ما مردم ۱۳۸
- ۱۳: داستان‌های مردمیت ۱۵۳
- ۱۴: چه باید کرد؟ ۱۷۶

پیشگفتار

اگر دونالد جی. ترامپ^۱ در نوامبر ۲۰۱۶ میلادی به ریاست جمهوری برگزیده نمی‌شد، این کتاب نیز نوشته نمی‌شد؛ مانند بسیاری از آمریکایی‌ها، من نیز از این نتیجه شگفت‌زده شده و از پیامدهای آن برای ایالات متحده و برای جهان آشفته شدم. این دومین شگفتی انتخاباتی آن سال بود: اولین شگفتی مربوط به رأی بریتانیا در خروج از اتحادیه‌ی اروپا در ژوئن گذشته بود.

من قسمت اعظم دو دهه‌ی گذشته را به تفکر درباره‌ی توسعه‌ی نهادهای سیاسی مدرن گذرانده بودم: چگونه دولت، حاکمیت قانون و پاسخ‌گویی دموکراتیک ابتدا به‌طور ساکن به وجود آمدند، چگونه تکامل یافته و برهم‌کنش داشتند و سرانجام، چگونه رو به افول رفتند. بسیار پیش‌تر از انتخاب ترامپ، نوشته بودم که نهادهای آمریکایی رو به افول هستند، زیرا دولت به تدریج به تسخیر گروه‌های ذینفع قدرتمند درآمده و گرفتار ساختاری غیر منعطف شده بود که در نتیجه قدرت اصلاح خود را از دست داده بود.

۱. Donald J. Trump

ترامپ خود هم محصول این افول بود و هم عاملی برای آن. وعده‌ی نامزدی انتخاباتی او، به عنوان یک بیگانه، این بود که با استفاده از وکالت عمومی خود تغییرات اساسی در سیستم به وجود آورده و دوباره آن را کاربردی کند. مردم آمریکا خسته از بن‌بست‌های حزبی بودند و آرزوی وجود رهبری قوی در سر می‌پروراندند که توان اتحاد دوباره‌ی کشور را داشته باشد. اتحادی که از طریق رخنه کردن در آنچه که و توکراسی^۱ نام نهاده‌ام روی خواهد داد؛ یعنی توانایی گروه‌های ذینفع برای سد کردن اقدام جمعی. چنین قیام پوپولیستی‌ای^۲ بود که در سال ۱۹۳۲ فرانکلین دی. روزولت^۳ را وارد کاخ سفید کرد و باعث تغییر شکل سیاست‌های آمریکا در دو نسل بعد شد.

اما مسئله‌ی ترامپ دوگانه بود: مسئله‌ی سیاسی و مسئله‌ی شخصیتی. ناسیونالیسم اقتصادی او احتمالاً اوضاع را برای تمام حوزه‌های انتخاباتی حامی او بدتر می‌کرد؛ درحالی‌که جانب‌داری آشکار او از خودکامگان استبدادگرا در مقابل متحدان دموکراتیک، وعده‌ی ایجاد بی‌ثباتی در تمام نظم بین‌المللی را می‌داد. از نظر شخصیتی، سخت می‌شد تصور کرد که فردی نامناسب‌تر، رئیس‌جمهور ایالات متحده بشود. هیچ‌کدام از خصایل اخلاقی منتصب به یک رهبری بزرگ در او وجود ندارند: صداقت ابتدایی، قابلیت اطمینان، قضاوت عاقلانه، وفاداری به منافع عمومی و یک قطب‌نمای اخلاقی بنیادی. تمرکز اصلی ترامپ در طول حرفه‌اش بر ترقی خود بوده است و از دور زدن افراد و قوانینی که در مسیر او بوده‌اند به هر نحو ممکن، کاملاً احساس شادی می‌کرد.

ترامپ نماینده‌ی جریانی گسترده‌تر در سیاست‌های بین‌المللی است، جریانی که موسوم به ناسیونالیسم پوپولیستی است.^۴ رهبران پوپولیست به دنبال این هستند که از مشروعیت تفویض شده به آن‌ها از طریق انتخابات دموکراتیک برای تحکیم

۱. vetocracy

۲. pulist upsurge

قدرت استفاده کنند. آن‌ها ادعا می‌کنند دارای رابط‌های کاریزماتیک مستقیم با «مردم» هستند، «مردمی» که اغلب بر اساس شرایط قومی محدود که بخش‌های بزرگی از جمعیت را حذف می‌کنند، تعریف می‌شوند. آن‌ها علاقه‌ای به نهادها ندارند و به دنبال تضعیف کنترل‌ها و تعادل‌هایی هستند که قدرت شخصی رهبر را در یک دموکراسی لیبرال مدرن محدود می‌کند: دادگاه‌ها، قوه‌ی مقننه، یک رسانه‌ی مستقل و یک بوروکراسی غیر حزبی. رهبران معاصر دیگری را که می‌توان در این طبقه‌بندی جای داد عبارتند از: ولادیمیر پوتین^۱ از روسیه، رجب طیب اردوغان^۲ از ترکیه، ویکتور اوربان^۳ در مجارستان، یاروسلاو کاجینسکی^۴ از لهستان و رودریگو دوتریت^۵ از فیلیپین.

موج جهانی به سمت دموکراسی که در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع شد؛ وارد مرحله‌ای شده است که همکار من، لاری دایاموند^۶ آن را رکود جهانی نامیده است. در ۱۹۷۰، تنها ۳۵ دموکراسی انتخاباتی وجود داشت، عددی که به‌طور پیوسته در طی سه دهه‌ی بعد افزایش یافت تا جایی که به حدود ۱۲۰ عدد در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ رسید. بیشترین افزایش سرعت از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ روی داد، زمانی که فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و در اتحاد جماهیر شوروی منجر به موج دموکراتیک در سرتاسر آن منطقه شد؛ اما از اواسط دهه‌ی ۲۰۰۰ این جریان خود را وارونه کرده و تعداد کل کاهش پیدا کرده است. کشورهای استبدادگرا، مانند چین؛ در این بین بی‌پروا تر و خودرأی‌تر شده‌اند.

تعجب‌آور نیست که کشورهای خواهان دموکراسی جدید مانند تونس، اوکراین و میانمار باید برای ساخت نهادهای کارا مبارزه کنند یا این‌که لیبرال دموکراسی

۱. Vladimir Putin

۲. Recep Tayyip Erdoğan

۳. Viktor Orbán

۴. Jaroslaw Kaczynski

۵. Rodrigo Duterte

۶. Larry Diamond

نتوانست در افغانستان یا عراق، بعد از مداخلات ایالات متحده در آن کشورها ریشه بگیرد. ناامیدکننده، اما نه کاملاً تعجب‌آور است که روسیه به سمت رسوم استبدادگرا بازگشته است. آنچه بسیار غیرمنتظره‌تر بود، این بود که تهدیدات علیه دموکراسی باید از درون خود دموکراسی‌های تثبیت‌شده برمی‌خواست. مجارستان از اولین کشورهای اروپای شرقی بود که رژیم کمونیست خود را سرنگون کرد. هنگامی که این کشور به ناتو و اتحادیه‌ی اروپا پیوست؛ به نظر می‌رسید بازگشت مجدد آن به اروپا تحت آنچه دانشمندان سیاسی یک لیبرال دموکراسی «تحکیم یافته» نام نهاده- اند، صورت پذیرفت؛ اما تحت سلطه‌ی اوربان و حزب فیدز او، مجارستان در حال طی مسیر به سمت آن چیزی بود که اوربان نام «دموکراسی غیر لیبرال» بر آن نهاده بود. با این حال شگفتی بزرگ‌تر رأی‌هایی بود که در بریتانیا و ایالات متحده، به ترتیب به برگزیت^۱ و ترامپ داده شد. این‌ها دو دموکراسی پیشرویی بودند که معماران نظم بین‌المللی لیبرال مدرن محسوب می‌شدند؛ کشورهایی که تحت نظر رونالد ریگان و مارگارت تاچر^۲، در دهه‌ی ۱۹۸۰، انقلاب «نئولیبرال» را رهبری کرده بودند. با این وجود، به نظر می‌رسید که خود در حال چرخش به سمت ناسیونالیسمی محدودتر هستند.

این موضوع نقطه‌ی آغاز کتاب حاضر برای من بود. از زمانی که مقاله‌ی «پایان تاریخ» را در اواسط ۱۹۸۰ و کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» را در سال ۱۹۹۲ چاپ کردم،^۳ مدام مورد پرسش قرار می‌گیرم که آیا رویداد X نظریه‌ی مرا بی اعتبار نکرده است؟ X می‌تواند یک کودتا در پرو، جنگ در بالکان، حملات ۱۱ سپتامبر، بحران مالی جهانی یا حتی جدیدتر از این موارد؛ انتخاب ترامپ و موج ناسیونالیسم پوپولیستی که در بالا شرح داده شد، باشد.

اغلب این انتقادها بر مبنای یک سوء برداشت ساده از این نظریه بودند. من از کلمه‌ی تاریخ در معنای هگلی- مارکسیستی آن استفاده کردم که به معنای داستان

۱. Brexit

۲. Ronald Reagan & Margaret Thatcher

طولانی مدت تکامل در نهادهای انسانی است که می‌توان توسعه یا مدرنیزاسیون را به‌جای آن به‌کار برد. کلمه‌ی «پایان» نیز به معنای خاتمه یافتن نیست بلکه به معنای «هدف» یا «مقصود» است. کارل مارکس^۱ اعتقاد داشت که پایان تاریخ، یک آرمان‌شهر کمونیستی خواهد بود و من به نسخه‌ی هگلی آن اشاره می‌کنم که پایان تاریخ ایجاد یک دولت لیبرال با اقتصاد آزاد خواهد بود.

این به آن معنی نیست که نظرم طی این سال‌ها هیچ تغییری نکرده است. کامل‌ترین بازنگری‌ام در این رابطه در دو جلد کتاب‌هایم با عناوین «ریشه‌های نظم سیاسی» و «نظم و زوال سیاسی» نمود یافته که تلاش کرده‌ام بازنگری‌ام در مورد نظریه‌ی پایان تاریخ و آخرین انسان را بر اساس سیاست‌های کنونی جهانی ارائه کنم. دو تغییر مهم در تفکرم طی این سال‌ها شکل گرفته است، اولاً مشکلات موجود بر سر راه توسعه‌ی یک دولت مدرن و غیرشخصی و دوماً امکان شکل‌گیری فساد در یک دموکراسی لیبرال مدرن یا به عقب برگشتن آن.

با این حال، منتقدانم توجه به سایر مسائل را نادیده گرفته‌اند. آن‌ها به این مسئله توجه نکردند که در انتهای عنوان مقاله‌ی اصلی یک علامت سؤال قرار داده بودم و همچنین در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان نیز این مسئله را نادیده گرفتند که منظور من از آخرین انسان، انسان مورد تمرکز نیچه بود.

در هر دو اثر به این مسئله اشاره می‌کردم که نه ملی‌گرایی و نه مذهب، به‌عنوان یک نیروی سیاسی در جهان کنار گذاشته نمی‌شوند. این دو مسئله کنار گذاشته نمی‌شوند؛ چرا که همان‌طور که اشاره می‌کردم، دموکراسی‌های معاصر لیبرال نمی‌توانستند مشکل طلسم (تیموس)^۲ را حل کنند. تیموس، بخشی از روح انسانی است که گرایش به شکوفایی دارد. ایزوتیمیما^۳، تقاضای کرامت در برابر دیگران است. در حالی که مگالوتیمیما^۴ تمایل به برتری بردیگران است. دموکراسی‌های لیبرال مدرن

۱. Karl Marx

۲. thymus

۳. isothymia

۴. megalothymia

وعده می‌دادند که بالاترین حد احترام انسانی و برابری را در قالب حقوق فردی، حاکمیت قانون و حق رأی تأمین کنند؛ اما آنچه تضمین نمی‌کردند آن بود که در این دموکراسی‌های نوین همه به یک اندازه مورد احترام قرار گیرند، به‌خصوص اعضای گروه‌هایی با سابقه‌ی تحقیر و عدم پذیرش در جامعه. کشورهای مختلفی ممکن است احساس کنند که ناسیونالیسم خالص آن‌ها از بین رفته، همین‌طور مذهبی‌ها نیز ممکن است احساس کنند ایمانشان به خطر افتاده است؛ بنابراین ایزوتیمیا تقاضای کرامت یکسان می‌کند که البته بعید است محقق شود.

مشکل بزرگ دیگر مگالوتیمیا است. دموکراسی‌های لیبرال در ارائه‌ی صلح و رفاه بسیار خوب عمل کرده‌اند (هرچند در سال‌های اخیر تا حدودی این عملکرد ضعیف شده است). این جوامع ثروتمند و امن محدوده‌ی نظریه‌ی آخرین انسان نیچه هستند؛ انسان بدون آینده که زندگی‌اش را در دور بی‌پایانی از مصرف‌گرایی می‌گذراند؛ اما هیچ هدف یا ایده‌ی بالاتری که مایل به تلاش و فداکاری باشد، ندارد. مگالوتیمیا در شرایط استثنائات رشد می‌کند؛ در زمان خطرات بزرگ و درگیر شدن در مبارزات بنیادین، چرا که همه‌ی این اتفاقات منجر به شناخت خود به‌عنوان نیرویی برتر از دیگران می‌شود. در برخی موارد، این نیرو می‌تواند منجر به رهبری قهرمانانه مانند لینکلن، چرچیل یا نلسون ماندلا شود؛ اما در موارد دیگر، ممکن است منجر به دیکتاتوری شود مانند سزار، هیتلر یا مائو که جوامعشان را به شکلی دیکتاتوری و فاجعه‌بار رهبری کردند.

از آنجا که به لحاظ تاریخی مگالوتیمیا در همه‌ی جوامع وجود داشته است، نمی‌توان بر آن غلبه کرد؛ بلکه تنها می‌توان آن را هدایت یا نظارت کرد. سؤالی که در آخرین فصل کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» مطرح کردم این بود که آیا نظام دموکراسی لیبرال با اقتصاد بازار گره‌خورده است یا خیر؟ این همان مشکلی بود که دقیقاً از سوی بنیان‌گذاران آمریکا شناسایی شده بود. آن‌ها در تلاش برای ایجاد دولت جمهوری در آمریکای شمالی، از تاریخ سقوط جمهوری رم آگاه بودند و نگرانی‌هایی در مورد شکل‌گیری سزارگرایی داشتند. راه‌حل آن‌ها ایجاد سیستمی

تمرکز آن را در رهبری واحدی جمع کند. در سال ۱۹۹۲، پیشنهاد من این بود که اقتصاد بازار آزاد می‌تواند راه‌حلی برای مگالوتیمیا فراهم کند. یک کارآفرین می‌تواند ثروتی افسانه‌ای کسب کند در عین حال که به رفاه عمومی نیز کمک کند.

من در اثر «پایان تاریخ» به دونالد ترامپ به عنوان نمونه‌ای از یک فرد فوق‌العاده جاه‌طلب اشاره کردم که تمایل به شناخت می‌تواند تبدیل به یک حرفه (و بعدها سرگرمی) شود؛ اما نمی‌دانستم که بیست و پنج سال بعد موفقیت در تجارت و شهرت او را قانع نکرده، تصمیم می‌گیرد وارد سیاست شده و رئیس‌جمهور شود؛ اما این در تعارض با استدلال‌هایم در مورد وجود تهدیدات بالقوه در آینده در مسیر دموکراسی لیبرال و مشکل اصلی تیموس در جامعه‌ی لیبرال نیست. چهره‌هایی همچون ترامپ در گذشته با نام‌هایی از جمله سزار، هیتلر یا خوان شناخته می‌شدند که جوامعشان را در مسیرهای فاجعه‌آمیزی به سمت جنگ یا رکود اقتصادی هدایت می‌کردند. آن‌ها به تنها چیزی که فکر می‌کردند پیشرفت روبه‌جلوی خودشان بود و به همین دلیل ملت و مردم عادی احساس می‌کردند مذهب، شیوه‌ی زندگی و موجودیشان نادیده گرفته شده است. این همان چیزی بود که قدرتش را به چالش می‌کشید؛ بنابراین مگالوتیمیا و ایزوتیمیا ایجاد می‌شد.

در اثر فعلی به مسائلی می‌پردازم که از سال ۱۹۹۲ شروع به تحقیق در مورد آن‌ها کرده‌ام و در موردشان نوشته‌ام: تیموس، شناخت، هویت، مهاجرت، ملی‌گرایی، دین و فرهنگ. به‌طور خاص موضوعات این کتاب را می‌توان ترکیبی از ایده‌هایم در سخنرانی یادبود مارتین لیپست^۱ در مورد مهاجرت و هویت که در سال ۲۰۰۵ در بنیاد لاتیس عنوان کردم با عقایدی در مورد مهارت و هویت اروپایی که در سال ۲۰۱۱ در ژنو ذکر کردم، دانست. پیشاپیش عذرخواهی می‌کنم اگر احساس می‌کنید که هر کدام از این موضوعات بسیار تکراری شده‌اند، اما حقیقت آن است که تنها تعداد کمی از مردم حقیقتاً به دنبال چنین مباحثی رفته‌اند و به استدلال‌ات منسجمی در رابطه با تحولات حال حاضر رسیده‌اند.

تقاضا برای به رسمیت شناختن هویت، مفهومی اساسی است که بسیاری از آنچه امروزه در سیاست جهانی اتفاق می‌افتد را متحد می‌کند. این مسئله تنها به سیاست‌های هویتی که در دانشگاه‌ها اعمال می‌شود یا ناسیونالیسم سفید^۱ که گهگاه تحریک می‌شود، محدود نمی‌شود؛ بلکه پدیده‌های وسیع‌تری مانند افزایش ناسیونالیسم سنت‌گرا^۲ و اسلام سیاسی را نیز شامل می‌شود. اعتقاد دارم بسیاری از فعالیت‌هایی که در قالب انگیزه‌های اقتصادی نمود می‌یابند، ریشه در تقاضا برای به رسمیت شناختن دارند و این که نمی‌توان به راحتی از طریق ابزار اقتصادی به نتیجه رسید. این مسئله تأثیر مستقیمی دارد در مورد این مسئله که در حال حاضر چگونه باید با پوپولیسم مبارزه کنیم.

هگل^۳ اعتقاد داشت که تاریخ بشر، مبارزه‌ای برای شناخت است. او استدلال می‌کرد تنها راه حل عقلانی تمایل به بازشناسی، رسیدن به بازشناسی جهان است که در آن شأن و منزلت هر انسانی به رسمیت شناخته شود. بازشناسی جهانی هر آنچه را تا پیش از آن معیار شناخت بوده به چالش می‌طلبد؛ ملت، مذهب، فرقه، نژاد، قومیت یا جنسیت را و به دنبال آن است که فرد به عنوان شخصیتی برتر شناخته شود. ظهور سیاست‌های هویتی در دموکراسی‌های لیبرال، یکی از تهدیدات اصلی است که در حال حاضر با آن مواجه هستند و اگر می‌خواهند به عنوان دموکراسی باقی بمانند؛ باید در برابر هویت ملی مبتنی بر پیوندهای خونی، هویت ملی فراگیر را تعمیم دهند. در غیر این صورت ما محکوم به ادامه‌ی جنگ خواهیم بود.

۱. white nationalism

۲. old-fashioned nationalism